



شریعت و سیاست در حکمت متعالیه

شریف لک‌زایی*

چکیده

این مقاله در پاسخ به مسأله «رابطه شریعت و سیاست در حکمت متعالیه» با بحث در این زمینه به تبیین تمایزهای چهارگانه (تفاوت در مبدأ و خاستگاه، تفاوت در غایت، تفاوت در فعل، تفاوت در انفعال) این دو مقوله از نظر ملاصدرا می‌پردازد. توجه به تحلیل بحث از منظر رابطه نفس و بدن از نوآوری‌های این بحث است که رابطه شریعت و سیاست همان گونه که خود ملاصدرا تصریح می‌کند، در رابطه نفس و بدن تحلیل شده است. همچنین در ادامه، این بحث از منظر نظریه حرکت جوهری نیز مورد توجه قرار گرفته است. آنچه در مباحث ملاصدرا برجستگی دارد، این است که وی پایان سیاست را آغاز شریعت می‌داند. از همین منظر می‌توان گفت که قدرت‌گیری شریعت، با زمینه‌سازی سیاست و در زمینه سیاست صورت می‌گیرد. تأکیدات بر این موضوع با توجه به بحث رابطه «نفس و بدن» و «شریعت و سیاست» به طور مبسوط آمده است. کلیدواژه‌ها: شریعت، سیاست، حکمت متعالیه، صدرالمتألهین، جوادی آملی.

* عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

مقدمه

رابطه شریعت و سیاست از مباحث بسیار مهمی است که ملاصدرا در آثار خود به آن اشاره کرده و آن را مورد بحث قرار داده است. نگارنده در این مقاله بر آن است که به بررسی نسبت و رابطه این دو در اندیشه صدرالمتألهین پردازد و زوایای مختلف آن را تبیین کند. طبیعی است که در این بررسی تنها به ذکر نکات اصلی و کلیدی و به ویژه بررسی این دو از منظر مبحث حرکت جوهری بسنده می‌شود. عمده بحث تفصیلی ملاصدرا در این زمینه در کتاب *الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه* بیان شده است.^۱ پرسش اصلی بحث این است که ملاصدرا رابطه شریعت و سیاست را چگونه ترسیم می‌نماید؟ این رابطه نمی‌تواند فارغ از مبانی و دیدگاه‌های فلسفی ملاصدرا طرح شود. از همین منظر می‌توان گفت صدرالمتألهین با توجه به نوع رابطه‌ای که درباره روح و جسم بیان می‌نماید، در اینجا نیز نمی‌تواند جدای از این رابطه بیندیشد. بنابراین، رابطه سیاست و شریعت از نظر وی همانند رابطه جسم و روح مورد توجه قرار می‌گیرد و این دو از چنین منظری در نسبت با یکدیگر تحلیل می‌شوند.

چنین نگاهی برای نخستین بار در مقاله حاضر مطرح و برجسته می‌شود. طبیعتاً چنین تحلیلی، نگاهی نو به مسأله رابطه شریعت و سیاست است و بحث‌های جدیدی را در تولید دانش بومی و برآمده از یک جامعه به میان می‌آورد. زیرا این دیدگاه بر این مدعا تأکید دارد که روح هر جامعه‌ای متناسب با آن جامعه، شکل می‌گیرد و برآمده از ارزش‌های آن جامعه خواهد بود. از این رو دانشی که در هر جامعه تولید می‌شود نیز برخاسته از افکار و اندیشه‌هایی است که از آن جامعه سربرمی‌آورد.

طبیعتاً جدا دیدن نفس و بدن از یکدیگر در واقع به جدایی دین از سیاست ختم

۱. ملاصدرا در کتاب *المظاهر الالهیه* نیز به طور مختصر به این بحث پرداخته است. ر.ک: *المظاهر*

الالهیه، ترجمه و تعلیق سید حمید طیبیان، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴، ص ۱۱۴.

می‌شود و همراه دیدن این دو، به نوعی به عدم جدایی و همبستگی آن‌ها منتهی می‌شود. به نظر می‌رسد با تحلیل رابطه این دو از منظر نفس و بدن در حکمت متعالیه، به عدم جدایی این دو در این فلسفه می‌رسیم.

شریعت

در نظر صدرالدین شیرازی، مراد و منظور از شریعت، قانون است: «قانون ضروری که حافظ نظام و ضامن سعادت و آسایش و آرامش کلیه افراد بشر است عبارت است از شریعت» (الشواهد الربوبیه، ۱۳۸۵، ترجمه جواد مصلح، ص ۴۹۱) آنچه مورد نظر ملاصدرا است به کارکردهای شریعت به مثابه قانون ناظر است. چنان که در عبارت یادشده ملاحظه می‌شود، این کارکردها شامل حفظ نظام، ضامن سعادت و ضامن آسایش و آرامش کلیه افراد بشر است. از این رو شریعت تنها عهده‌دار تنظیم روابط میان افراد نیست و از نظر صدرالمتألهین، شریعت، افزون بر حفظ و حراست از نظام اجتماعی، می‌تواند سعادت، آسایش و آرامش کلیه افراد بشر با سلاقی و باورهای مختلف فرهنگی را تضمین نماید.

این تلقی از شریعت در نوشته‌های دیگر حکمای حکمت متعالیه نیز رایج است. برای مثال آیت الله جوادی آملی در تعریف شریعت، ضمن اشاره به تعریف لغوی آن، می‌گوید شریعت، آن شیب ملایمی است که گذار نامیده شده و تشنه کام را به آب می‌رساند. ایشان بر این نظر است که معنای اصطلاحی شریعت «همان راه مناسب است که برای رسیدن به آب حیات انسانی در بستر آفرینش جریان دارد» (جوادی آملی، ص ۱۰۱). راه مناسب به تعبیر ایشان، مجموعه معارف، قوانین و مقرراتی است که برای رسیدن به سعادت و تکامل انسان در بستر زندگی باید جاری باشد. البته این مجموعه معارف، قوانین و مقررات بایستی با نیازهای واقعی و اقتضائات عصری، هماهنگی و تطابق داشته باشد. (همان).

از همین منظر، شریعت، دستی در انتظام‌بخشی به امر معیشت و زندگانی دنیوی

آدمی دارد. در واقع شارع و واضع شریعت «راه و روشی برای افراد نوع بشر تعیین می‌کند که آن را برای انتظام امر معیشت زندگانی اختیار کنند» (الشواهد الربوبیه، ۱۳۸۵، ترجمه جواد مصلح، ص ۴۹۱). از این رو شریعت نیازمند واضعی است که بتواند شیوه‌های درست زندگانی اجتماعی و امر معیشت نوع انسان را سامان داده، از این طریق به منظور انتظام امور عمومی جامعه، تلاش نماید. شریعت افزون بر آن که عهده‌دار حفظ نظامات اجتماعی و تضمین‌کننده سعادت و آسایش و آرامش عمومی است، عهده‌دار تنظیم امر معیشت عمومی و سامان امور معیشت اجتماعی نیز هست. بنابراین شریعت از آن حیث که ناظر به مسائل عمومی است، در حوزه مسائل اجتماعی قرار می‌گیرد و با مسائل سیاسی درگیری تام و تمامی می‌یابد.

غایت همه امور عمومی‌ای که ملاصدرا در شمار کارکردهای شریعت ترسیم می‌کند این است که آدمیان سنت و طریقی را بیاموزند «که به وسیله آن به خدای خویش برسند و به قرب او نائل شوند» (همان)، در واقع شارع و واضع شریعت، افزون بر تأمین زندگانی دنیای انسان‌ها، آنان را «متذکر عالم آخرت و سیر و سلوک به سوی خدا می‌نماید» (همان). از این رو تأمین و تضمین زندگانی نوع بشر، مقدمه‌ای است برای ورود انسان به عالم آخرت و سیر و سلوک به سوی خداوند. از همین رو شریعت نسبتی با سیاست می‌یابد.

سیاست

با چنین نگاهی به شریعت، مفهوم سیاست نیز در این دیدگاه روشنایی می‌یابد. به ویژه این که از این منظر، حکمت نیز به گونه‌ای تعریف شده که می‌تواند نسبتی با شریعت و سیاست بیابد. آنچه ملاصدرا درباره شریعت می‌گوید، در واقع تعریف ایشان از حکمت را شکل می‌دهد که به نوعی می‌توان گفت همین نگاه در تعریف

سیاست نیز آنجا که از شریعت پیروی نماید، حضور دارد. صدرا در تعریف حکمت می‌نویسد: «الاقتدا بالخالق تعالی فی السیاسة» (صدرالمتألهین، ۱۳۶۳، ص ۱۳۷)؛^۱ حکمت اقتدای به خالق تعالی در سیاست است. بنابراین، چنین سیاستی نمی‌تواند جدا از شریعت و حکمت باشد و می‌بایست نوعی هماهنگی میان شریعت، سیاست و حکمت برقرار باشد.

صدرالمتألهین در کتاب المظاهر الالهیه نیز در ترسیم سه‌گانه تہذیب اخلاق، تدبیر منزل و علم سیاست، احکام شریعت را با علم سیاست مساوی به شمار آورده است. صدرالمتألهین در این اثر - که گفته می‌شود یکی از آخرین آثار او است - هدف و مطلوب نهایی و مقصود از نزول کتاب الاهی را دعوت بندگان به سوی خدا و ارتقای آدمی برشمرده است و این که بنده به وسیله آن از حسیض ذلت و خواری به اوج کمال و عرفان و عزت ارتقا یابد و راه سیر و سفر به سوی خدای تعالی را فرا گیرد. از این رو می‌گوید تمامی سور و آیات قرآن، در شش اصل خلاصه می‌شود که سه اصل آن به منزله پایه‌ها و ستون‌های اصلی و سه تای دیگر در حکم ملحقات و متممات است.

اصول سه‌گانه ملاحظه‌شده عبارتند از:

- ۱) شناخت حق تعالی و صفات و آثار وی (خداشناسی به منزله هدف‌شناسی)؛
- ۲) شناخت راه راست و درجات صعود و چگونگی سلوک به سوی خدا (شناخت

۱. «ثم قد حدثت الحکمة بألفاظ مختلفة فقیل هي معرفة الأشياء بحقائقها وهذا إشارة إلى أن إدراك الجزئیات لا کمال فيه لأنها إدراکات متغیرة فأما إدراك الحقائق و الماهیات فإنها باقیة مصونة عن النسخ و التغیر و قیل هي الإتیان بالفعل الذي له عاقبة محمودة و قیل هي الاقتداء بالخالق تعالی في السیاسة بقدر الطاقة البشرية و قیل هي التشبه بالإله بقدر الطاقة البشرية و ذلك بأن یجتهد في أن ینزه علمه عن الجهل و فعله عن الجور و جوده عن البخل و حلمه عن السفه.» ملاحظه‌شده در اسفار اربعه نیز با همین عبارات به تعریف حکمت می‌پردازد. (بنگرید به: الحکمة المتعالیه فی اسفار الاربعه العقلیه، ج ۳، ص ۵۶۴).

مراحل و منازل سفر به منزله راه‌شناسی)؛

۳) شناخت رستاخیز و بازگشت به سوی خدا (معادشناسی به منزله شناخت مقصد نهایی و پایان سفر)؛

ملحقات اصول سه‌گانه مذکور نیز عبارتند از:

۴) شناخت پیامبران که برای دعوت بندگان به سوی خدا و نجات مردم از جهل فرستاده شده‌اند (پیامبر و رهبرشناسی)؛

۵) یادکرد سخنان منکران خدا و آشکار ساختن رسوایی‌ها و بی‌خردی‌ها و گمراهی‌های آنان و برحذر داشتن بندگان خدا از افتادن به راه خطا (باطل‌شناسی و جریان‌شناسی مکاتب انحرافی و نقد و هدایت آنها)؛

۶) یاد دادن روش آبادسازی منازل و مراحل سلوک به سوی خدای تعالی و طریقه بندگی وی و چگونگی برداشت توشه و مرکب برای سفر آخرت (سازندگی دنیا به منزله سازندگی آخرت و تنظیم امور دنیا به نحوی که انسان را به خدا برساند).

مقصود از قسم ششم که بسیار هم مهم می‌نماید، شناخت چگونگی رفتار و برخورد انسان با امور این جهانی است که برخی از این امور در درون انسان است؛ مانند صفات نفسی از قبیل قوای شهوانی و غضبی که آن را «تهذیب اخلاق» می‌نامند. برخی از این امور در برون انسان است: چه در یک منزل، مانند خانواده و خدمتکاران و پدر و فرزند، که علم به این امور را «تدبیر منزل» می‌نامند؛ و چه در یک شهر، که علم به این امور را «علم سیاست» و «احکام شریعت» می‌خوانند از قبیل دیات و قصاص و احکام (المظاهر الالهیه، ۱۳۸۷، ترجمه و تحقیق سید حمید طبیبیان، ص ۱۵ - ۱۶)،^۱ در واقع مرحله ششم که در

۱. «اعلم، أنّ المقصد الأقصى و اللباب الأصفی من نزول الكتاب الإلهی، دعوة العباد إلى الملك الأعلى - ربّ الآخرة و الأولى-؛ و الغایة المطلوبة فيه تعلیم ارتقاء العبد من حضيض النقص و الخسران إلى أوج الكمال و العرفان، و بیان كيفية السفر إليه - تعالی. ففصوله و أبوابه و سوره و آیاته منحصره في ستة مقاصد: ثلاثة منها كالدعائم و الأصول و الأعمدة المهمة؛ و ثلاثة منها كاللواحق و

حوزه حکمت عملی قرار می‌گیرد، سه قسم است:

۱. خودسازی و تربیت افراد (تهذیب اخلاق)؛

۲. سامان‌دهی خانواده به منزله هسته اصلی جامعه (تدبیر منزل)؛

۳. اداره جامعه مدنی و سیاسی و نهادهای اجتماعی. فقه، حقوق و قوانین و مقررات کوچک و بزرگ دینی یا غیردینی در این بخش جای می‌گیرد و فلاسفه به آن، علم سیاست می‌گویند و ملاصدرا آن را با احکام شریعت مساوی می‌داند. از این رو می‌توان به هماهنگی میان علم سیاست و احکام شریعت و یا به تعبیر دیگر شریعت و سیاست هم پی برد. البته این سخن به معنای رابطه عینیت میان این دو نیست بلکه می‌توان اشاره کرد که صدرالمتألهین تمام علوم و معارف را در شبکه و منظومه‌ای خاص (دینی و الهی) می‌بیند و بر این اساس، علوم اخروی و الهی و حکمت نظری را بر علوم دنیوی و حکمت عملی، مقدم می‌داند.

با این حال به رغم این که ملاصدرا در فصل مبسوطی از جمله به تمایزات شریعت



المتّات. أمّا الأصول الثلاثة المهمّة: فالأول منها معرفة «الحقّ الأوّل» وصفاته وآثاره. والثاني معرفة «الصرّاط المستقيم» ودرجات الصعود إلى الله وکيفيّة السلوك إليه. والثالث معرفة «المعاد» و المرجع إليه و أحوال الواصلين إليه و إلى دار رحمته و کرامته؛ وهو علم المعاد و الإيمان باليوم الآخر. و أمّا الثلاثة اللاحقة: فأحدها معرفة المبعوثين من عند الله لدعوة الخلق و نجاة النفوس؛ وهم قواد سفر الآخرة و رؤساء القوافل. و ثانيها حكاية أقوال الجاحدين و كشف فضائحهم و تسفيه عقولهم في ضلالتهم؛ و المقصود فيه التحذير عن طريق الباطل. و ثالثها تعليم عمارة المنازل و المراحل إلى الله و العبوديّة و كيفيّة أخذ الزاد و الراحلة لسفر الآخرة و الاستعداد برياضة المركب و علف الدابة. و المقصود منه كيفيّة معاملة الإنسان مع أعيان هذه الدنيا، التي بعضها داخله فيها، كالنفس و قواها الشهوية و الغضبيّة؛ و هذا العلم يسمّى «تهذيب الأخلاق». و بعضها خارجة: إمّا مجتمعة في منزل واحد، كالأهل و الخدم و الوالد و الولد، و يسمّى «تدبير المنزل»؛ أو في مدينة واحدة، و يسمّى «علم السياسة» و «أحكام الشريعة» كالديات و القصاص و الحكومات. فهذه ستة أقسام من مقاصد [الكتاب] الإلهي «(المظاهر الإلهية في اسرار العلوم الكمالية، ص ۱۳-۱۴).

و سیاست می‌پردازد اما تعریف خاصی از سیاست ارائه نکرده است و می‌توان از مجموعه آثارش دیدگاه وی را استنباط کرد.

از آنجا که مراد از شریعت، راهی است که انسان را در زندگانی به سرمنزل مقصود برساند، بنابراین می‌توان گفت سیاست چیزی است که در خدمت شریعت است و با خدمت به شریعت زمینه‌های قدرت گرفتن و اجرایی شدن معارف و قوانین و قواعد شریعت را مهیا می‌سازد. به تعبیر ملاصدرا، که در ادامه به تفصیل مورد بحث قرار خواهد گرفت، شریعت، روح سیاست است. در این معنا سیاست، همپای شریعت پیش می‌رود و در کنار آن به زمینه‌سازی برای تحقق قوانین و معارف شریعت، جامه عمل می‌پوشد. در واقع سیاست تا آنجا مساوی احکام شریعت است که بتواند در خدمت شریعت و به مثابه جسدی برای روح باشد.

به نوعی مراد از سیاست در این سنخ اندیشه، تربیت و هدایت هم می‌باشد. در واقع حکمای حکمت متعالیه از ملاصدرا تا زمان حاضر به نوعی سیاست را به معنای «تربیت» گرفته و بر ابعاد هدایتی و تربیتی آن تأکید کرده‌اند. در حقیقت سیاست، جزء شریف، یعنی تربیت و اصلاح نفس و روح و ناطقه انسانی در مقایسه با بدن و جهات بدنی است. (صدرا، ۱۳۸۹، ص ۹۸) از همین رو توجه شارع به اصلاح نفس ما بیش از توجه او به بدن ما است:

قصد و غرض واضح قوانین و نوامیس الهی، در اصلاح و تربیت جزء شریف [=نفس ناطقه] ما و توجه او به تزکیه و تهذیب جوهری که از ما در نشئه آخرت باقی می‌ماند، به مراتب بیش از توجه او به اصلاح جزء اخس و جوهر فاسد بدن ما است (الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه، ۱۳۸۵، ترجمه مصلح، ص ۵۰۳).

در این نوع نگاه، سعادت و سیاست بدن و حتی توسعه مادی، مقدمه و وسیله سعادت معرفتی، معنوی، اخلاقی و متعالی است؛ و به نوعی بر آن است تا با اصلاح نفس انسانی و ارتقا و تقویت بعد معنوی انسان بر ابعاد مادی و ظاهری انسان نیز

تأثیراتی بر جای گذارد. در ادامه به تمایزهای این دو در آرای صدرالمتألهین می‌پردازیم.

تمایزات شریعت و سیاست به مثابه روح و جسد

با چنین نگاهی به شریعت، می‌توان به بحث رابطه شریعت و سیاست در اندیشه صدرالمتألهین اشاراتی داشت و پرده از تفاوت‌های این دو نیز برداشت و رابطه این دو را از منظر ملاصدرا پی گرفت. در این زمینه وی در تبیین رابطه این دو، در ابتدا از شریعت و سیاست به عنوان روح و جسد یاد می‌کند. صدرالدین شیرازی در مشهد پنجم کتاب *الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه* به این مسأله به طور مستوفی پرداخته است. بر این مبنا وی از تفاوت میان نبوت، شریعت و سیاست سخن به میان آورده، می‌گوید: «نسبت نبوت به شریعت مانند نسبت روح است به جسدی که در وی روح باشد و سیاست عاری از شریعت مانند جسدی است که روح در وی نباشد» (همان، ص ۴۹۶).

ملاصدرا در ابتدای اشراق چهارم، عنوان می‌کند که این اشراق در فرق بین نبوت و شریعت و سیاست است: «الإشراق الرابع فی الفرق بین النبوة و الشریعة و السیاسة» این در حالی است که در مباحث ایشان نمی‌توان تمایزی میان نبوت و شریعت یافت؛ زیرا نبوت با شریعت همراه است و در واقع آورده نبی محسوب می‌شود. به نوعی می‌توان گفت که شریعت در فقدان نبی، اساساً قابل طرح نیست. از این رو به نظر می‌رسد که اگر بنا به فرض در نسخه‌ها اشتباهی به وجود آمده باشد، بایستی بگوییم که منظور ملاصدرا از این «اشراق» در واقع بیان فرق بین نبوت و شریعت با سیاست است.

این نکته‌ای است که از چشمان تیزبین یکی از شارحان برجسته این حکمت نیز پنهان نمانده است. حاج ملاهادی سبزواری در تعلیقه خود بر این مطلب، بر آن است که این معادله چهار طرف دارد و بایستی این گونه گفته شود که: «بین النبوة و الشریعة و بین الملک و السیاسة». در این صورت نبوت و شریعت در کنار یکدیگر و ملک و سیاست نیز با یکدیگر سنجش و فهم می‌شوند. در واقع شریعت، آورده و محصول نبی است و سیاست نیز آورده و محصول کشورداری و ملک است. ضمن این که می‌توان

گفت ملک، به نبوت اشاره دارد و سیاست به شریعت قابل ارجاع است (التعلیقات علی الشواهد الربوبیة، ص ۸۰۶)

در هر حال ملاصدرا با توجه به نوع ارتباطی که میان شریعت و سیاست طرح می‌کند بر این نظر است که میان این دو تفاوت‌هایی وجود دارد؛ زیرا به نظر، این دو عین همدیگر نیستند و از این رو نسبت آنها باید مورد سنجش و بررسی قرار گیرد. او این تفاوت‌ها را در مقابل متفلسفینی طرح می‌کند که به گمان وی تفاوتی میان این دو نمی‌نهند. از این رو ملاصدرا به نقل از افلاطون در «نوامیس»^۱ به بطلان چنین نظری پرداخته است و به چهار تفاوت عمده میان این دو اشاراتی دارد: تفاوت در مبدأ، تفاوت در غایت، تفاوت در فعل، و تفاوت در انفعال.

۱. تفاوت در مبدأ یا خاستگاه

از این منظر، «سیاست، حرکتی است که مبدأ آن از ناحیه نفس جزئی است و این حرکت تابع حسن اختیار افرادی است که به اعتقاد خویش افراد بشر را در نظامی که آنان را اصلاح کند جمع کند؛ ولی شریعت، حرکتی است که مبدأ آن، نهایت سیاست است» (الشواهد الربوبیة، ۱۳۸۵، ترجمه مصلح، ص ۴۹۶).

شاید بتوان این مسأله را در اینجا طرح کرد که ظاهراً این تفاوت به معنای جداسازی شریعت و سیاست از همدیگر است، به گونه‌ای که سیاست می‌آید و حاکم می‌شود از این رو می‌توان گسستی را میان این دو شاهد بود. این فرض را با توجه به نوع تأسیس سلطنت صفویه نیز می‌توان تحلیل و بررسی کرد؛ زیرا صفویه قدرت را با شمشیر به دست می‌آورد و پس از آن که استقرار یافت، از علما دعوت می‌کند برای اجرای

۱. صدر المتألهین رابطه چهارگانه میان شریعت و سیاست را به افلاطون نسبت می‌دهد، اما این مبحث به روشنی در کتاب قوانین افلاطون مندرج نیست و معلوم نیست که چرا ملاصدرا چنین بحثی را به افلاطون ارجاع می‌دهد.

شریعت، به صحنه بیایند. البته می‌توان تلقی بهتری از بحث ملاصدرا داشت؛ زیرا می‌توان گفت که مبحث ملاصدرا به علت غایی بودن شریعت نسبت به سیاست نظر دارد و چنین امری در فرمایشات آیت الله جوادی آملی نیز بازتاب یافته است.

امام خمینی که در همین دستگاه فلسفی حضور دارد با این فرض و از منظر شریعت، قدرت را به دست می‌گیرد و فضای جامعه را تغییر می‌دهد. در واقع بر اساس آنچه که ملاصدرا به آن تصریح کرده، و با توجه به دوره‌ای که در آن زیسته است، شریعت نیست که قدرت می‌یابد بلکه دیگران قدرت را در اختیار می‌گیرند و در نتیجه از مجتهدان و عالمان برای اجرای شریعت دعوت می‌کنند؛ اما در امام خمینی شریعت، قدرت می‌یابد و خود مرجع قدرت را به دست می‌گیرد. در واقع این امام است که به شیوه دستگاه حکمت متعالیه پیش رفته و در نتیجه قدرت از دل شریعت بیرون آمده است.

این گفته ملاصدرا که «پایان سیاست، آغاز شریعت است» به این معنا است که شریعت پس از تشکیل یک سیاست صوری و استقرار یک نظام اجتماعی، کار خود را در محدوده‌ای سیاسی آغاز می‌کند و جامعه را به اموری دعوت می‌کند که سیاست صوری از آنها غافل و بی‌خبر است و خیر و صلاح حقیقی آنان در آنها متمرکز است (همان). به بیان دیگر می‌توان گفت که سیاست، زمینه‌ساز شرایطی است که در پی آن شریعت بتواند خلق و هستی، و به تعبیری، قدرت بیابد. طبعاً با توجه به بحث‌هایی که در فصل قدرت انجام گرفت، قدرت یافتن شریعت در عالم خیال رخ می‌دهد و وجودی مادی ندارد. روشن است که قدرت سیاسی مادی در مراحل رشد خود، به قدرت خیالی که شریعت است منتهی می‌شود.

به این ترتیب، شاید قدرت یافتن شریعت در حالی که سیاست از آمادگی کافی برخوردار نیست، توقع نادرستی باشد. در واقع چه‌بسا بتوان گفت که از منظر حکمت متعالیه و به ویژه «نظریه حرکت جوهری»، به نوعی میان شریعت و سیاست همان رابطه‌ای پدید می‌آید که میان نفس و بدن وجود دارد؛ و بر این اساس نفس و روح از

جسم و بدن، خلق و هستی می‌یابد. در این زمینه و به ویژه از منظر نظریه حرکت جوهری، پس از ذکر تفاوت‌های چهارگانه، باز هم سخن خواهیم گفت. بنابراین سیاست به گونه‌ای رشد می‌یابد که شریعت و قانون قدرت می‌یابد. باید توجه داشت که سیاست به عالم حس و جسم، متعلق است و طبیعتاً مادی تلقی می‌شود؛ و شریعت به عالم خیال تعلق دارد و از این رو، غیر مادی است.

در توضیح تفاوت یادشده آیت *الله جوادی آملی* بر آن است که مراد *ملاصدرا* از مبدأ فاعلی این است که خود اختیار می‌کنند و این همان «مردم‌سالاری است نه مردم‌سالاری دینی» (لک‌زایی، ۱۳۸۷، دفتر اول، ص ۸۸). در این دیدگاه، سیاست متعالیه حکمت متعالی در برابر مردم‌سالاری است. ویژگی مردم‌سالاری این است که مردم رئیس را انتخاب می‌کنند، در حالی که در سیاست متعالیه مردم‌سالاری دینی خواهد بود؛ زیرا آن که بر اساس آیه *﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾*^۱ رئیس و حاکم را تعیین می‌کند. خداوند است. از این رو به تعبیر آیت *الله جوادی آملی*، حکمت متعالیه بر اساس آیه مذکور، فتوا می‌دهد و در نتیجه، مردم‌سالاری‌اش دینی خواهد بود؛ اما مردم‌سالاری رها و مطلق، بر اساس انتخاب و رأی محض مردم است. در مردم‌سالاری محض، مشروعیت و مقبولیت، مملوک و مالک، و تملیک و تملک، یکی است اما در حکمت متعالیه همه جهات مانند مشروعیت، مقبولیت و... کاملاً با هم فرق می‌کند (همان).

ایشان در تبیین بیشتر این بحث، به نقل سخنی از حکیم حاج ملاهادی سبزواری در شرح مبحث فوق می‌پردازد که در بحبوحه جنگ جمل که امیرمؤمنان علی علیه السلام در حال دفاع بود و دشمن فرار می‌کرد، فردی نزد آن حضرت آمد و این پرسش را طرح کرد که مراد از «الله احد» در آیه «قل هو الله احد» چیست؟ طبیعتاً این پرسش در آن وضعیت موجب بروز گلایه دیگر افراد حاضر که میدان جنگ جای طرح این پرسش‌ها نیست؛ اما

۱. «خداوند آگاه‌تر است که رسالت خویش را در کجا قرار دهد.» (انعام/۱۲۴).

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: جنگ، یعنی سیاست، وسیله حفظ اصل است؛ و اصل، توحید است (همان، ص ۱۴۰). از این رو سیاست متعالیه و سیاست الاهی در مبدأ، در پی تبیین اصولی است که در هر شرایطی می‌تواند درباره آن گفت‌وگو و پرسش شود و نباید در هیچ شرایطی از آن غفلت کرد.

بنابراین در تبیین دیدگاه ملاصدرا که می‌فرماید «پایان سیاست، آغاز شریعت است» آنچه اصالت دارد این است که همه مقدمات سیاست برای معنا و معنویت و عبادت پروردگار و قدرت یافتن شریعت در عرصه عمومی است. در واقع همه اقداماتی که سیاست انجام می‌دهد، برای این است که زمینه عبادت پروردگار فراهم آید. برای مثال، غرض از تأمین امنیت، تأمین نیازهای مالی افراد، آموزش و پرورش، تأمین بهداشت و مواردی از این دست، همه مقدماتی برای انجام امور مهم دیگر است. در واقع هدف این نیست که افراد جامعه غذا بخورند و بعد بمیرند، بلکه غرض اصلی و اساسی «لیعبدون» است. از این رو نیازهای انسان تأمین شده است تا چنان هدفی تحقق یابد؛ یعنی باید سیاست را وسیله پیوند به شمار آورد (همان). البته آیت الله جوادی در بحث خویش، تذکر بسیار مهمی نیز می‌دهد و آن این که:

سیاست در صورتی می‌تواند وسیله تأمین شریعت باشد که از راه‌های صحیح و حلال تأمین شود. پس سیاست درجه نازل برای تأمین نیازهای بشری است و شریعت، تتمه راه است که کمال نهایی را فراهم می‌نماید و باید آن وسیله برای تأمین این هدف باشد. (همان، ص ۱۴۱).

افزون بر این می‌توان گفت سیاست، نیازهای ضروری و حداقلی انسان را تأمین کرده و پس از آن نوبت قدرت یافتن شریعت است تا انسان را به سمت قرب الاهی و کمال و تعالی سوق دهد. در واقع با چنین نگاهی، حداقل‌های انسانیت بروز و ظهور می‌یابد و به این وسیله انسان آمادگی می‌یابد تا در راه‌های بزرگ‌تری گام بردارد و ظرفیت‌های والای خویش را شکوفا سازد. به این ترتیب، پایان سیاست، نقطه آغاز قدرت‌گیری شریعت است که می‌تواند به سیاست متعالیه ختم شود یک نکته باقی ماند و آن این که

سیاست متعالی از کجا بنیان‌گذاری و تأسیس می‌شود؟ در پاسخ باید گفت سیاست متعالی در جایی ظهور و حضور خواهد یافت که یک جامعه متعالی شکل گرفته باشد. در واقع جامعه متعالی زمینه‌های پیدایش سیاست متعالی را پدید خواهد آورد. به دیگر سخن، سیاست معمول و رایج، حداقل‌ها و نیازهای ضروری اولیه را به منظور پیدایش سیاست و جامعه‌ای متعالی فراهم می‌آورد؛ و این امر بر اساس نظر ملاصدرا با توجه به حضور و قدرت یافتن شریعت می‌تواند تکمیل شود و تحقق یابد.

۲. تفاوت در غایت

به نظر صدرالمتألهین «نهایت و غایت سیاست، اطاعت از شریعت است و سیاست برای شریعت مانند عبد است نسبت به مولای خود که گاهی از وی اطاعت می‌کند و گاهی معصیت و نافرمانی می‌کند. پس اگر سیاست از شریعت اطاعت کرد، ظاهر عالم، مطیع و منقاد باطن عالم گردد.» (الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه، ۱۳۸۵، ترجمه مصلح، ص ۴۹۶). در واقع اطاعت سیاست از شریعت به این معنا است که نظام سیاسی، پایه‌ها و ارکان خود را بر اساس رهنمودهای شریعت، استوار نماید. از سویی با توجه به این نکته که ظاهر عالم، صورتی است از باطن آن که در آن فساد و تباهی راه ندارد، محسوسات زیر سایه معقولات قرار می‌گیرند. از این منظر نیز می‌توان رابطه شریعت و سیاست را به رابطه نفس و بدن تشبیه کرد که در پایان، اشاراتی به این بحث خواهیم داشت.

البته شاید گفته شود که وقتی سخن از تخلف سیاست از شریعت به میان می‌آید، در واقع به معنای دوگانه دیدن شریعت و سیاست است؛ در حالی که به بیان پیش‌گفته، این دو در فضای روح و جسم حرکت می‌کنند و از چنین منظری باید بدان نگریست. در این زمینه باید گفت شریعت و سیاست، دو گونه‌ای هستند که به طور طبیعی رابطه آنها مانند روح و جسم است؛ اما این به معنای یگانگی این دو نیست و طبیعی است که با یکدیگر اختلافاتی خواهند داشت. چنان‌که خود ملاصدرا نیز تصریح می‌کند، رابطه

شریعت و سیاست «مانند» رابطه روح و جسم است و نه «عین» آن. از این رو با توجه به دو گونه دیدن این دو، می‌توان از تخلف سیاست از شریعت هم سخن گفت. نکته مهم قدرت یافتن شریعت است که می‌تواند در جامعه منشأ اثر باشد و در نتیجه سیاست موجود می‌بایست زمینه‌های قدرت یافتن شریعت را به وجود آورد.

ملاصدرا در بحث تفاوت شریعت و سیاست در غایت، در بحثی مهم به ذکر کارکردهای اطاعت و عدم اطاعت سیاست از شریعت می‌پردازد. وی در تبیین نتایج پیروی سیاست از شریعت می‌نویسد:

چون سیاست از شریعت پیروی و اطاعت کرد، حال انسان در این هنگام، آسایش و ایمنی از امور رنج‌دهنده و احراز فضیلتی است که او را به جانب خیرات و کمالاتی که به وسیله آداب پسندیده اکتساب می‌گردند، می‌کشاند و هر روزی که با داشتن این موهبت بر وی می‌گذرد، بهتر از روز گذشته است (همان، ص ۴۹۷).

چنین دیدگاهی، ادامه نگاهی است که ایشان به شریعت به مثابه قانون داشت و بر این نظر بود که کارکرد شریعت، حفاظت از نظام و آسایش و آرامش و انتظام‌بخشی به امور عمومی جامعه است. از این منظر، تعالی سیاست و طبیعتاً تعالی جامعه، تنها در گرو اطاعت از شریعت یا قانون است. در واقع پیروی سیاست از شریعت دایم‌دار چنین کارکردی است؛ در غیر این صورت، پیامدهای جبران‌ناپذیری برای سیاست در پی خواهد داشت.

صدرالدین شیرازی در کتاب *شواهد الربوبیه* به نتایج و پیامدهای عدم پیروی سیاست از شریعت هم به تفصیل اشاره کرده و در این زمینه هشدارهای لازم را داده است و در یک مورد می‌نویسد:

هر گاه سیاست از شریعت پیروی نکرد و در برابر آن عصیان ورزید، احساسات وی بر آراء کلیه و ادراکات عقلیه چیره می‌گردد و بر آنها حکومت می‌کند و بالتیجه خضوع و انقیاد شخص را نسبت به علل بعیده

و اسباب عالیه عالم وجود از بین می‌برد (همان).

در ادامه ملاصدرا به پیامد سیاسی عدم پیروی سیاست از شریعت هم اشاره کرده،

تصریح می‌کند:

پادشاهان و زمامداران چنین می‌پندارند که نظام مملکت و بقای حکومت و نفع ملت به همین اسباب و علل بعیده عالم بستگی دارد و نمی‌دانند که اگر اقامه سنن و نوامیس و قوانین سیاسی خود را بدان‌گونه که وضع کرده‌اند، ادامه دهند و هم خویش را در جانب محسوسات و پیروی از احساسات خویش مصروف کنند و سهم و نصیب جزء اشرف و تکمیل و تربیت آن را به وسیله پیروی از شریعت در نظر نگیرند، ناگاه قیام و نگهبان و سالار عالم خشمگین می‌گردد و علیه آنان قیام می‌کند و مظاهر قهر و سلطان خویش را فرمان می‌دهد تا آنچه را از نظام عالم فاسد و تباه کرده‌اند و از جای خود تحریف نموده‌اند، به محل خود بازگردانند (همان).

این بند بر این نکته دلالت دارد که سیاست باید با پیروی از شریعت، در قدرت یافتن شریعت، کمک و همراهی نماید؛ در غیر این صورت، مشکلات گریبان حاکمان را خواهد گرفت. ملاصدرا در این جا با صریح‌ترین واژه‌ها به مسأله اعتراض، انقلاب و قیام‌های مردمی اشاره می‌کند و این مسأله را از پیامدهای عدم پیروی پادشاهان و کارگزاران از شریعت به شمار می‌آورد. در واقع وقتی احساسات بر ادراکات عقلی چیره گشت و ظاهر جای باطن نشست و حاکمان و زمامداران این گونه مشی کردند، سنت الاهی اقتضا می‌کند که بر آنها قهر و غلبه نموده، آنها را از قدرت به زیر کشد و امور را به مجاری جاری و مرسوم الاهی بازگرداند. از این منظر، انقلاب و قیام‌های مردمی، سنتی الاهی است که به منظور برگرداندن امور به سنت الاهی و حضور شریعت در سیاست صورت می‌گیرد؛ گو این که چاره‌ای از این اقدام هم نیست و این سنتی الاهی است که با اراده انسانی در هم می‌آمیزد و تحولی را شکل می‌دهد.

البته باید تصریح کرد که اطاعت و پیروی سیاست از شریعت نیز با اختیار و قدرت همراه است و اجباری در کار نیست و انسان و سیاست می‌تواند از این باب که فاعل

بالتسخیر است، به گونه‌ای متفاوت حرکت کند و از شریعت تخلف نماید یا از آن پیروی کند.

۳. تفاوت در فعل

صدرالمتألهین بر این نظر است که افعال سیاسی، افعالی جزئی (و قابل زوال) و ناقص (و محتاج به استکمال) هستند و بقا و استکمال آنها به وسیله شریعت خواهد بود. ولی افعال شریعت، افعالی کلی و تام و بی‌نیاز از سیاستند (همان، ص ۴۹۸). جزئی بودن افعال سیاسی به دلیل زوال‌پذیری آنها و نیز احتیاج آنها در استکمال خود به دیگری است؛ در حالی که در مقابل، بقا و استکمال شریعت، متکی و نیازمند چیزی نیست. در فصول پیشین ذکر شد که انسان در حکمت متعالیه ناقص است و از این رو برای بقای حیات خویش، نیازمند اموری است که او را به دیگران و از جمله شریعت و نبوت، وابسته می‌سازد. بنابراین فعل انسان و سیاست انسانی نیز دارای نقصان خواهد بود و کمالش در قدرت یافتن و پیروی از شریعت است.

این نگاه به فعل انسان و سیاست انسانی، ریشه در تبیین و تفسیر «انسان غیرمکتف بذاته فی الوجود و البقاء» دارد. در این برداشت، در هیچ عصری انسان مؤمن نمی‌تواند راه خود را به تنهایی ادامه دهد، مگر آن که از شریعت بهره گیرد و با تشکیل گروه و جماعتی، به حیات مؤمنانه خود ادامه دهد؛ زیرا در غیر این صورت، از میان خواهد رفت (صدر، ۱۳۹۱، ص ۱۶۱). اساساً زندگی در تعامل با دیگران معنا می‌یابد و در این تعامل، نقش شریعت بسیار برجسته و تأثیرگذار است و به تکمیل سیاست انسانی یاری می‌دهد. انسان، چه در دنیا، چه در برزخ و چه در آخرت، جزو نواقص است. مکتفیات مانند فرشته‌ها، به شریعت، قانون و ... نیاز ندارند؛ زیرا مشکلات بشر را ندارند؛ اما انسان به این امور نیازمند است. برای انسان بقا مطرح است، چه به لحاظ حفظ نسل و چه به لحاظ حفظ فرد (لک‌زایی، ۱۳۸۷، دفتر اول، ص ۱۷۸).

با این وصف، فعلی هم از انسان بقا خواهد یافت که با ابعاد معنوی و در پیوند با شریعت معنا شود. همان طور که ملاصدرا تصریح می‌کند، افعال سیاست به معنای

افعال مادی و زوال‌پذیر هستند؛ از این رو برای بقا نیازمند آن هستند که به چیزی تکیه کنند که بقای آن را تکمیل نماید و ماندگارش سازد. بنا بر نظر صدر المتألهین، شریعت می‌تواند چنین نقشی ایفا نماید. در واقع نمی‌توان بدون وجود و حضور شریعت به افعال سیاسی اتکا و اعتماد و اطمینان کرد. سیاست بدون شریعت، به‌سان محسوس بدون معقول، صدف بدون گوهر و عرض بدون ذات است (رابطه شریعت و سیاست از دیدگاه حکمت متعالیه، ۱۳۸۷، ص ۱۸۱).

۴. تفاوت در انفعال و کارکرد

از این منظر، تفاوت سیاست و شریعت در این است که «امر شریعت امری است لازم ذات شخص مأمور (نه چیز دیگری غیر از ذات او و ضمناً لازم ذات شیء، غیر قابل تبدیل و زوال است مگر در اوضاع و احوال و شرایط دیگری) ولی امر سیاست، عرضی است مفارق و غیر لازم ذات شخص مأمور (بلکه برای منظور دیگری است و ضمناً هر لحظه و آنی قابل تبدیل)» (الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه، ۱۳۸۵، ترجمه مصلح، ص ۴۹۸).

ملاصدرا با ذکر مثال مناسبی، بر آن است که تفاوت شریعت و سیاست در انفعال را نشان دهد. از این رو می‌گوید شریعت، شخص را به نماز و روزه امر می‌کند و آن شخص می‌پذیرد و آن را بنفسه انجام می‌دهد و در نتیجه، نفع و سود آن عاید خود او می‌گردد؛ ولی هر گاه سیاست شخصی را به انجام وظیفه‌ای و کاری مأمور کند، فرد را به تزیین و رنگین کردن جامه خویش و الصاق نشانه‌های افتخار و سمت مأموریت و سایر اصناف تجملات به آن مأمور می‌کند و این کار تنها برای نظار و جلب توجه آنان است نه برای ذات لباس (همان).

به هر تقدیر، ملاصدرا در کتاب مهم خود الشواهد الربوبیه، به تفصیل به مبحث رابطه شریعت و سیاست پرداخته است و در این زمینه ضمن این که از رابطه روح و جسم و عبد و مولا میان شریعت و سیاست سخن می‌گوید، با رد دیدگاهی که به عدم تفاوت میان این دو معتقد است از چهار رابطه و تفاوت میان این دو سخن گفته است

که در مبدأ، غایت، فعل و انفعال خلاصه می‌شود. با این وصف، با توجه به این نکته که ملاصدرا سیاست را به مثابه جسم و شریعت را به مثابه روح می‌انگارد، ارتباط این دو از منظر نظریه حرکت جوهری و با توجه به رابطه نفس و جسم چگونه خواهد بود؟ این پرسشی است که نیازمند تأمل است.

شریعت و سیاست بر اساس حرکت جوهری

ملاصدرا در کتاب *شواهد الربوبیه* از رابطه شریعت و سیاست سخن گفته است و به چهار تفاوت این دو اشاراتی دارد، اما می‌توان در عین دو گونگی این دو، به همبستگی و پیوستگی و تحلیل این دو بر اساس نظریه حرکت جوهری و مبحث رابطه نفس و بدن نیز اشاراتی داشت. بر اساس دیدگاه ملاصدرا، بدن نسبت به روح، حالت زمینه و قوه دارد. در زمینه بدن است که روح پرورش می‌یابد؛ اما نه این که بدن روح را می‌زاید بلکه بدن تنها شرایط ظهور روح را فراهم می‌کند. روح موجود خاصی است که در پیدایش و ظهور، نیازمند زمینه مادی است اما در بقا و دوام، از ماده و شرایط مادی مستقل است. قاعده مشهور ملاصدرا که با نام خود او در متون فلسفی ضبط شده، چنین است: «النفس، جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء»؛ حدوث و پیدایش نفس، جسمانی و مادی است، اما بقا و استمرارش روحانی و غیرمادی است یعنی در زمینه‌ای مادی شرایط ظهورش فراهم می‌گردد، اما همین که ایجاد شد، دیگر موجودی مستقل است (سروش، ۱۳۸۶، ص ۷۵).

در واقع ملاصدرا بر اساس تمایزاتی که در کتاب *شواهد الربوبیه* میان شریعت و سیاست می‌نهد، بر این دیدگاه تأکید می‌کند که شریعت پس از سیاست در می‌رسد و به نوعی شریعت که روح سیاست تلقی می‌شود، با زمینه سیاست مادی به وجود می‌آید. به تعبیری با سیاست شرایط ظهور و حضور شریعت فراهم می‌شود. شریعت در پیدایش و ظهور و به تعبیر دقیق‌تر، قدرت یافتن، نیازمند بستر و زمینه‌ای است که باید سیاست آن را فراهم سازد. بنابراین همان گونه که نسبت بدن و روح حالت زمینه و قوه است، نسبت سیاست و شریعت نیز حالت زمینه و قوه است. شریعت در زمینه و زمین سیاست

ظهور، و پرورش و قدرت می‌یابد.

این موجود روحی، موجودی از پیش ساخته نیست که به طور مصنوعی در آن موقعیت به بدن وصل شود، بلکه موجودی است که در همان لحظه که بدن آمادگی تماس با آن روحانیات را پیدا می‌کند، متناسب با بدن و چون حلقه‌ای در زنجیره حرکتی آن خلق می‌شود، قدرت می‌گیرد و در حقیقت در نردبان هستی و در مسیر حرکت قافله وجود، نخستین قدم پس از آمادگی یافتن بدن، همان خلقت روح و حضور و بروز و ظهور ظاهری او است (همان، ص ۷۶).

در واقع همان‌گونه که خلق و هستی یافتن روح در زمینه بدن است، شریعت نیز به همان نحو در زمینه سیاست، خلق و هستی و قدرت می‌یابد. به تعبیر ملاصدرا، سیاست به مثابه بدن و شریعت، روح این سیاست تلقی می‌شود؛ گو این که شریعت باید در زمینه و دامن سیاست، خلق و هستی بیابد و پرورش داده شود. سیاست به سوی شریعت بالا می‌رود و در نهایت، کمال سیاست، در پیوند و پیروی و هستی با شریعت معنا می‌یابد. معنای تعبیر ملاصدرا که «آغاز شریعت، پایان سیاست است»، همین خواهد بود. شریعت در پایان سیاست در می‌رسد و وجود می‌یابد و ضمن این که خود بالا می‌رود، سیاست را نیز با خود بالا می‌برد.

بدن در ضمن حرکت و تحول عمقی خود و در زوال و حدوث مستمرش، هر لحظه و هر دم صورتی کامل‌تر می‌یابد و در مرحله‌ای چنان می‌شود که کمال بعدی آن دیگر کمالی و صورتی جسمانی نیست، بلکه کمالی روحانی و معنوی است. بدین قرار، دو عالم ماده و معنا درست در پی هم و به صورت ادامه طبیعی یکدیگر قرار می‌گیرند. نهایت تکامل در اولی، مماس با اولین مرحله کمال در دومی است. (همان) به همان نحو می‌توان از جریان شریعت در دل سیاست سخن گفت. شریعت به صورت طبیعی در ادامه سیاست وارد شده، به کمال سیاست کمک می‌کند. از این رو تقدم سیاست بر شریعت نیز تقدم مرتبه‌ای و وجودی است.

روح از آن جهت بر بدن مقدم است که موجودی غیرمادی است و موجودات

غیرمادی اصولاً مشمول زمان نیستند. از این رو تقدم روح بر بدن تقدمی مرتبه‌ای و وجودی است نه تقدمی زمانی. یعنی روح از نظر هستی در سطحی بالاتر قرار دارد اما بدن به این دلیل بر روح مقدم است، که هر قوه‌ای بر فعلیت، تقدم دارد و ابتدا زمینه وجود دارد و سپس از این زمینه به فعلیت مبدل می‌شود (همان، ص ۷۶-۷۷). مطابق اصل حرکت جوهری، طبیعت، نردبان ماورای طبیعت است و مادیات با غوطه‌وریشان در حرکت جوهری، همه در صراط تجردند و ماده در اثر این حرکت به جایی می‌رسد که این استعداد و شایستگی را داشته باشد که حامل و هم‌نشین موجودی غیرمادی گردد. روی این اصل، هر بدن روحی دارد که صددرصد از آن او است و در نتیجه خود او وجود یافته و دنباله حرکت مادی آن بدن است (همان، ص ۷۷).

از این رو می‌توان گفت سیاست به نقطه‌ای می‌رسد که استعداد و شایستگی هم‌نشینی با شریعت و پیروی از شریعت را می‌یابد. در واقع باید استعداد و شایستگی و شرایطی فراهم شود تا زمینه ظهور قدرت غیرمادی و نرم در قالب شریعت مهیا گردد. سیاست، بر اساس نظر ملاصدرا عهده‌دار پیدایش چنین وضعیتی است. از این رو، به نظر صدرا شریعت، ادامه طبیعی حرکت سیاست می‌تواند تلقی شود. بنابراین، سیاست باید استعداد و آمادگی هم‌نشینی با شریعت را بیابد. در غیر این صورت، فاقد شایستگی این هم‌نشینی می‌شود و سیر طبیعی چنین حرکتی اتفاق نمی‌افتد؛ درست مانند بدنی که امکان خلق و هستی یافتن روح از آن سلب می‌شود. در اینجا می‌توان از کمال تدریجی سیاست با قدرت یافتن شریعت نیز سخن به میان آورد.

با چنین نگاهی می‌توان گفت نفس به تدریج و پا به پای بدن، کمال و فعلیت می‌یابد. صدرالدین قاعده‌ای به نام «اتحاد عقل و عاقل و معقول» دارد که نتیجه فلسفی این قاعده، چنین است که هر کس همان چیزی است که می‌داند. بدین قرار هر چه دانایی شخص بالاتر رود، نفس او نیز بیشتر شده است؛ نه این که روح او ثابت مانده ولی عملش بالاتر رفته است. این افزایش روح البته به معنای کمی و مادی نیست، بلکه

به معنای اشتدادی و استکمال وجودی و رشد درونی است. ملاصدرا در همین زمینه ضمن استناد به سخنی از امام علی علیه السلام به تصریح می گوید انسان در بند اندیشه‌ای است که دارد (الشواهد الربوبیه، ترجمه مصلح، ص ۴۹۶). صدرالمتهلین می نویسد:

چقدر سخیف و سبک‌مایه است که کسانی تصور کرده‌اند نفس جوهرراً و ذاتاً از ابتدای تعلق به بدن تا انتهای عمر، چیز یکسان و ثابتی است. در حالی که دانستی که نفس در ابتدا هیچ نیست... و در اوج خود به مرحله عقل فعال می‌رسد (سرورش، ۱۳۸۶، ص ۷۸-۷۷).

روح هر کسی در طول عمرش و به مدد مکتسبات و افعال او به تدریج ساخته می‌شود؛ نه این که شخصی دارای روحی باشد که به طور ثابت همراه او باقی ماند و فقط حالات و صفاتش دگرگون شود (سرورش، ۱۳۸۶، ص ۷۸-۷۷). به همین نسبت، جامعه و سیاست نیز همانند نفس و بدن به تدریج ارتقا و تکامل می‌یابد و شریعت در زمینه سیاست همچنان که نفس زیاد می‌شود و هم‌پای بدن پیش می‌رود، هم‌پای سیاست گام برمی‌دارد و پیش می‌رود و زیاد می‌شود و عمق می‌یابد و رو به کمال حرکت می‌کند.

از همین رو حتی می‌توان از علوم بومی در جامعه هم سخن گفت. در واقع همان گونه که به طور طبیعی روح از بدن خلق و هستی می‌یابد، روح سیاست نیز می‌بایست از خود سیاست خلق و هستی یابد و نمی‌تواند از جایی دیگر به آن الصاق شود. این ارتباط وقتی طبیعی و معنادار است که روح، به طور طبیعی از بدن و سیاست برخاسته باشد. نمی‌توان روحی از جامعه‌ای دیگر را در کالبد سیاست یک جامعه دیگر جاری کرد و جریان داد. از این رو هر جامعه نیازمند دانش و اندیشه مطابقت بدن و سیاست طبیعی خود است که از خودش خلق و هستی و قدرت بیابد. صدرالمتهلین می گوید:

از آنجا که هر روح ادامه حرکت طبیعی یک بدن و صددرصد از آن آن بدن است، بدین لحاظ اساساً معقول نیست که روح کسی از آن کس دیگری شود. هر بدن، در حرکت جوهری خود روح متناسب با خود را می‌جوید و می‌یابد و این روح در ابتدا هیچ نیست و به تدریج و پا به پای بدن و هماهنگ با بدن، رشد می‌یابد و فعلیت و صورت پیدا می‌کند. در

این صورت چگونه ممکن است بدنی، روح ساخته و پرداخته دیگری را که شکل گرفته و متناسب با بدن دیگری رشد کرده، به خود بپذیرد و همگام با آن شود؟ (همان، ص ۷۸).

ملاصدرا این بحث را برای ابطال تناسخ بیان کرده است، اما همین بحث در اندیشه‌ها و افکار رایج در یک جامعه نیز می‌تواند طرح شود. اخذ اندیشه و فرهنگی از یک سرزمین و جامعه با یک جامعه دیگر تناسب ندارد؛ زیرا از سوی خود آن جامعه تولید نشده است. این به آن دلیل است که این اخذ و اقتباس به گسست‌هایی منجر می‌شود که تعادل و توازن یک جامعه را سلب می‌نماید. بنابراین می‌توان گفت ملاصدرا به طور غیرمستقیم از علوم انسانی اسلامی (با فرض پذیرش این اصطلاح) دفاع کرده است. در واقع هر فرهنگ، اندیشه و شریعتی، ادامه حرکت طبیعی یک سیاست و صدرصد از آن سیاست است؛ بدین لحاظ اساساً معقول نیست که روح و اندیشه کسی از آن کس دیگری شود. هر سیاست، در حرکت جوهری خود، اندیشه و شریعت متناسب خود را می‌جوید و می‌یابد که به تدریج و پا به پای سیاست و هماهنگ با آن رشد می‌یابد و فعلیت و تحقق پیدا می‌کند. البته این سخن به معنای عدم اخذ و اقتباس از تجربیات بشری و اخذ برخی قالب‌های متناسب با زمانه نخواهد بود.

جمع‌بندی

رابطه شریعت و سیاست مانند رابطه ماده (سیرت) و صورت و رابطه تعین و تحصیل است. در واقع تعین سیاست به دین است و سیاست، به دین تشخیص می‌یابد. تحصیل و تحصیل شریعت و دین و قدرت یافتن آن، به سیاست مادی است. سیاست، از یک سو شریعت را ساماندهی و صورت‌دهی می‌کند و از سوی دیگر، قدرت شریعت را زمینه‌سازی می‌کند و شریعت را تحقق عملی و عینی می‌بخشد. این نوع رابطه، گذشته از آن که در مباحث ملاصدرا به روشنی بیان شده بود، در واقع تفسیر جمله معروفی است که دین و دولت را توأمان می‌داند: «الدین و الدولة توأمان» بنابراین تعامل این دو

از نوع تأثیر و تأثر است و این دو به نوعی ضمن تأثیرگذاری در یکدیگر، همدیگر را کامل می‌کنند. دین، بدون دولت و سیاست نمی‌تواند حرکت کند و از سویی سیاست و دولت هم بدون دین نابینا است. به گونه‌ای دیگر، دین بدون دولت و سیاست، عیب است و سیاست و دولت بدون دین هم فاسد و مفسد است.

نکته اساسی این مقاله در همین مطلب خلاصه می‌شود که اساساً بنا به نظر ملاصدرا که می‌گوید «پایان سیاست، آغاز شریعت است»، قدرت یافتن شریعت به سیاست موجود است و حتی تکامل سیاست به قدرت یافتن و تحقق شریعت، منوط است. قدرت یافتن شریعت در جامعه از قدرت مادی نشأت می‌گیرد و حتی شروعش از قدرت حسی و مادی است که در نهایت می‌تواند به مرتبه خیالی و مرتبه عقلی نایل شود و ارتقا یابد. بنابراین آنچه مهم است، همانا قدرت یافتن شریعت است. شریعت به مثابه روح از قدرت مادی بیرون می‌آید و خلق و هستی پیدا می‌کند تا در نهایت، شریعت آن قدر قدرت بیابد که تمام سیاست را تحت تأثیر قرار دهد و سیاست تماماً در خدمت شریعت باشد.

تحلیل رابطه شریعت از سیاست به سبب اهمیت آن، جای گفت‌وگو و بحث دارد؛ زیرا این مسأله در اندیشه سیاسی و فلسفه سیاسی یک اندیشمند، تأثیرات مهمی بر جای می‌گذارد و به ما در فهم اندیشه سیاسی و فلسفه سیاسی او یاری می‌کند. می‌توان از تحلیل نوع رابطه‌ای که اندیشمند با نفس و بدن ایجاد می‌کند، به اندیشه و فلسفه سیاسی او پی برد. طبیعتاً جدا دیدن این دو از یکدیگر در واقع به جدایی دین از سیاست ختم می‌شود و همراه دیدن این دو، به نوعی به عدم جدایی دین از سیاست و همبستگی این دو منتهی می‌شود.

منابع

۱. جوادی آملی، عبدالله: (بهار ۱۳۹۰) «سیاست متعالیه از منظر حکمت متعالیه»، فصلنامه اسراء، شماره ۷.
۲. _____: **شریعت در آینه معرفت**، مرکز نشر فرهنگی رجا، تهران.
۳. سروش، عبدالکریم: (۱۳۸۶) **نهاد ناآرام جهان**، چاپ ششم، مؤسسه فرهنگی صراط، تهران.
۴. صدر، سید موسی: (۱۳۹۱) **برای زندگی: گفتارهای تفسیری**، ترجمه مهدی فرخیان، مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امام موسی صدر چاپ دوم، تهران.
۵. صدرا، علیرضا: (۱۳۸۹) **مفهوم‌شناسی حکمت متعالی سیاسی**، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم.
۶. صدرالدین شیرازی: (۱۳۹۱) **سیاست متعالیه از منظر حکمت متعالیه**، دفتر سوم: **سخنرانی‌ها و نشست‌های همایش**، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم.
۷. _____: (۱۳۸۷) **المظاهر الالهية فی اسرار العلوم الکمالية**، مقدمه و تصحیح و تعلیق از سید محمد خامنه‌ای، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، تهران.
۸. _____: (۱۳۸۶) **الشواهد الربوبية فی المناهج السلوکية**، مقدمه، تصحیح و تعلیق سید جلال‌الدین آشتیانی، چاپ چهارم، بوستان کتاب، قم.
۹. _____: (۱۳۸۵) **الشواهد الربوبية فی المناهج السلوکية**، ترجمه و تفسیر جواد مصلح، چاپ چهارم، سروش، تهران.
۱۰. _____: (۱۹۸۱ م) **الحکمة المتعالیه فی الاسفار الاربعة العقلية**، ج ۳، دار احیاء التراث، بیروت.
۱۱. _____: (۱۳۶۴) **المظاهر الالهية**، ترجمه و تعلیق سید حمید طیبیان، امیرکبیر، تهران.

۱۲. _____: (۱۳۶۳) *مفاتیح الغیب*، مقدمه و تصحیح محمد خواجوی، مؤسسه تحقیقات فرهنگی، تهران.
۱۳. لکزایی، شریف: (۱۳۸۷) *سیاست متعالیه از منظر حکمت متعالیه*، دفتر اول: نشست‌ها و گفتگوها، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم.
۱۴. الیاسی، محمد قاسم: (پاییز ۱۳۸۷) «*رابطه شریعت و سیاست از دیدگاه حکمت متعالیه*»، فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۴۳.